

عقاید و روش افلاطون در

آموزش و پرورش

همچنانکه عقاید و افکار فلسفی افلاطون حکیم بزرگ یونانی اصل و منشأ بسیاری از عقاید و افکار فلسفی و علمیست نظری در آموزش و پرورش نیز پایه و بنیاد تمام نظریات است بهین مناسبت در این مقاله اصول عقاید او را در باب این علم تا آنجا که مقدور است تشریح مینماییم:

آموزش و پرورش اصولاً عقاید اجتماعی افلاطون و تصورات وی در این در عصر افلاطون باره نموده و طرحی است از مدینه فاضله حکما ما برای اینکه مطلب روشن شود بدستی باهویت و افکار او در این زمینه بی بریم لازم است که نخست بدگر شرحی که خود افلاطون از تربیت اطفال یونانی زمان خود میدهد بپردازیم ، افلاطون در رساله پروتاگوراس چنین شرح میدهد:

آموزش و پرورش از بدو طفولیت آغاز میشود و تا پایان همردوام دارد و مادر و پدر و دایه و پرستار کودک هر یک بنحوی در تربیت او میکوشند و طفل ناگزیر باید بصواب دید آنان رفتار کند زیرا آنانند که خوب و بد و زشت و زیبا را بوی میآموزند و کودک ناچار باید از آنان فرما برداری کند و گرنه مجازات شود و کیفر بیند . بعد از مدتی او را بدستان میفروشند تا خواندن و نوشتن بیاموزد و همینکه خواندن آموخت وی را وادار بمطالعه آثار بزرگان و شعر میکنند و او باید بیشتر قطعات منظوم را از بر کند تا بیشتر و خوی اشخاص داستان یا منظومه متعلق شود. ضمناً آموزگاران میکوشند که شرارت از طفل سرنزند و پس از آنکه وی را چنگ نواختن آموختند اشعار غنائی را با آهنگ باو یاد میدهند، تا اینکه طبع کودک منظم و ذوقش تلطیف و دلش نرم شود و گفتار و کردارش برآزنده تر گردد، چرا که اساس زندگی انسان بر نظم و ترتیب و توازن است . آنگاه کودک را به علم ورزش میسپارند تا بر اثر ورزش بر عقل خود بیشتر چیره شود و بعلت ضعف و ناتوانی جیبان و زودل بار نیاید و در جنگها مغلوب نگردد. اطفال آتنی را زود بآموزگار و پرورشگاه میسپارند و دربار میدارند

و هنگامی که ترك معلم و استاد گشتند دولت آنان را وادار بآموختن قوانین میکنند. همچنانکه کاتبان يك سطر مشق خط مینویسند و اشاکرد را موظف میکنند که از روی آن سرمشق سطرهای چند بنکارد دولت نیز قوانین را که نتیجه ابداعات قانونگذارانست طرح و رسم میکنند یعنی مینگارند و آنها را بچوانان میدهند تا در همه حال مادی خود قرار دهند و از روی آن رفتار کنند.

این بود مختصری از روش آموزش و پرورش یونانیان در عصر افلاطون و اما برای وقوف بمقامه خود افلاطون در این باب باید بدو کتاب او رجوع کرد یکی بنام جمهوریت و دیگری بنام قوانین.

حقایق «جمهوریت» افلاطون نخستین کتاب منظم و مدون است در آموزش افلاطون و پرورش این کتاب چه از لحاظ نظری و چه از لحاظ عملی در آموزش و پرورش در سوادمند است زیرا چنانکه اشاره شد نظر این حکیم در این علم بنیاد تمام نظریات است.

مقصود از آموزش و پرورش در نظر افلاطون تغییر یافتن و دگرگون شدن است یعنی آدمی باید در نتیجه تربیت خود را تغییر دهد بشرح و تفصیلی که ذکر آن بیاید. بنا بر این بقیده او فلسفه تنها بهت در کلیات و امور نظری نیست بلکه روش آموزش و پرورش نیز معین میکنند بعبارت دیگر طریق دگرگون شدن و تحول یافتن روح را مینمایند.

مؤلف بزرگوار کتاب جمهوریت عقیده دارد که تعلیم و تربیت نه تنها یکی از وظایف و اعمال ویژه دولت است بلکه مهم ترین عمل و وظیفه اوست.

بنیاد فلسفی و روش تربیتی او - افلاطون اصل اساسی سقراط را که مینگوید «علم فضیلت است و فضیلت در علم» میبرد. سقراط شیفته این بود که عملاً نیروی دانش آموزی و کسب کمال را در افراد بشر توسعه دهد و تقویت کند و بدین منظور روشی بکار میبست که معروفست بروش سقراطی. افلاطون نیز در تعلیم و تربیت روش سقراطی را می پسندد و بکار بستن آن را سفارش و تاکید میکنند و مینویسند که بوسیله این روش انسان از ظلمت گمراهی بنور هدایت میرسد زیرا آدمی طبعاً استعداد دانش آموزی و علم اندوزی دارد بنا برین منطقی که این روش را در تعلیم و تربیت بکار نمی بندند بزرشکی را مانند که بدون دفع علل داخلی بیکار حکم برهیز از غذا دهد بنا برین روش سقراطی آدمی را بحقیقت و کیفیت مسأله موزد بهت متوجه میسازد.

برای اینکه از روش سقراطی نتیجه گرفته شود باید بنو آموز در وحله اول حساب آموختن زیرا عدد مفهومی است که از همه چیز انتزاع یافته و همه از

حساب هندسه باید تعلیم داد نه از جهت اینکه متضمن فایده و سود مصادی است بلکه برای اینکه موجب تفکر و تعقل است سپس بتعلیم نجوم باید پرداخت و سرانجام روابط علوم را باید آموخت.

با اینهمه افلاطون نسبتاً بیشتر بجهت فلسفی (متافیزیکی) علم و دانش رغبت داشت. دانش چیست؟ دانش وسیله ایست که ما را بسوی حقیقت رهبری می کند. حقیقت چیست؟ جواب این سؤال ما را بمقرب فلسفه افلاطون میکشاند. موافق عقیده افلاطون حقیقت بهوازش و ظواهر تعلق نمیگیرد زیرا آنها ثبات و بقائی ندارند و حال اینکه حقیقت باید معقول باشد و بحسب درنگنجد. مدرکات یا ظواهر همه میرانها و «مدلهائی» دارد که عبارت باشد از مثل یعنی حقیقت کلی هر چیزی که آن را بزبان یونانی «ایده» یعنی صورت گفته اند و در اصطلاح حکمای ما مثال نامیده شده که جمع آن مثل است مثلاً گویند اسب یا حقیقت اسب و اسب و اسب واقعی و مثال زیبایی یا حقیقت زیبایی و اشیائی که ما میبینیم فقط پرتوی از مثل دارند و نسبت آنها بحقیقت مثل مانند نسبت سایه است بصاحب سایه (۱). در جهان اعتباری و مسائل علم ما حواس خسته است اما حقیقت را با این حواس درک نتوان کرد و برای درک آن محتاجیم بحس دیگر یعنی حس ششم و این حس را فقط حکما و فلاسفه دارند یعنی عده بسیار محدودی از مردم و فقط آنان میتوانند حقیقت را از مجاز تشخیص دهند بنا براین فقط این گروه سزاوار حکمرانی اند.

ماحصل اینکه هر شئی ظاهری یعنی هر مدرک و محسوس هر چه بهره اش از حقیقت کلی یعنی حقیقت مثالی بیشتر باشد بکمال نزدیک تر است و اگر ذریع روح باشد کار خود را بهتر انجام میدهد. اما این «مثل» هم دارای یک حقیقت کلی هستند که آن مبد، خیر و حسن معض است که مقصود از زندگی وصول بیده عالی خیر و رسیدن باین هدف است.

توسعه قوای که ما را باین منظوری برساند بوسیله آموزش و پرورش حاصل میشود و غرض از بیان مثل که در اینجا مختصر اشاره بآن شد درک این نتیجه بود.

روش تربیتی چه نوع آموزش و پرورش ممکن است در مورد قضیات و در جمهوریت جامعه یادوات عدالت بوجود آورد؟ در پاسخ این پرسش

(۱) اینجا فقط اشاره ای بشکل افلاطون (آلهم برای فهم مطالب جدیدی) شده برای اطلاع بیشتر رجوع شود بتواریخ فلسفه و در فارسی بجلد اول سیر حکمت در اروپا.

حکیم یونانی جامعه ای خیالی و ایده آلی پیشنهاد میکند که نوعی سوسیالیسم اشرافی است .

بعقیده وی دولت باید همه چیز را تحت اداره و تقش و مراقبت خود در آورده باید معین کند که چه اشخاصی میتوانند زناشویی کنند و در این نوع حکومت خانواده اعتبار و اهمیتی ندارد . طفل بملکیت دولت در میآید حتی مادر حق ندارد فرزند خود را شیر دهد آنکاه دولت باید بتعلیم و تربیت طفل پردازد تربیت و تعلیمی که منظور از آن کمال نفس انسانیت و باید عشق چوئی را در آدمی برانگیزد . اما راه وصول به حقیقت سخت دور و دراز است و از اینرو تنها معدودی از تعالیم عالی بهره مند میشوند .

آموزش و پرورش کودکان باید بر اساس آزادی و بسازی باشد نه اجبار و اضطرار لیکن از اول باید رعایت نکات اخلاقی را کرد مثلا حتی در بازیها نباید اطفال نقش افراد شریر و اشخاص فاسد را بر عهده گیرند زیرا که تقلید از یک صفت مذموم یا یک فرد نا صالح بسا که خلق کودک را در گونگی میسازد و او را بهمان خوبی که تقلید میکرد متعلق مینماید چه عادت طبیعت ثانوی است .

افلاطون بتعلیم و تربیت ابتدائی کودکان اهمیتی فراوان میدهد . بعقیده او آموزش و پرورش باید برای زن و مرد اجباری باشد بناهای عالی باید برای مدارس ساخت و ورزشگاههای خوب ایجاد کرد و معلمین قابل با حقوق کافی استخدام نمود .

او حتی در تربیت شیرخوارگان اظهار نظر میکند و معتقد است که آنان را تا سه سالگی نباید راه برد و کودکان را در هر سن باید بنوعی بازی سرگرم داشت و چنان در تربیت ابتدائی کودک دقت و اصرار دارد که میگوید پرستاران باید کاری کنند که هر دو دست کودک بیک اندازه نیرومند شود تا تعادل قوای بدنی او بهم نغورد . قوای بدنی کودک باید تا سه هفت سالگی در نتیجه بازی توسعه و تکامل یابد و در خلال این مدت نیز اخلاق و دین بیاموزد بعد از ۶ سالگی باید پسر و دختر را از هم جدا کرد گرچه ممکن است که هر دو را یکسان سواری و فنون جنگی آموخت .

برنامه تربیتی آنان از ۷ تا ۱۶ سالگی باید تعالیمی باشد نظیر آنچه در ورزشگاههای یونان و آموزشگاههای موسیقی باطفال میآموختند .

ادیات باید بکلی از عواملی که ممکن است طفل را به سستی و لالیگیری در دین و اخلاق سوق دهد منزّه باشد و برای تکامل و نیرومندی روح بدانش آموزان باید ورزش و موسیقی آموخت

در ۱۶ سالگی نخستین اختلاف و امتیاز در جامعه صورت میگیرد پسران و دخترانی که بیشتر تابع امیال و شهواتند در این زمان جزو طبقه صنعتگر قرار میگیرند. دیگران را باید تا ۲۰ سالگی بوزشهای بدنی و داشت و در تحت انضباط نظامی در آورد.

سپس يك جدائی و امتیاز دیگر پیش میآید. آنانکه بیشتر تابع هواطفتند داخل طبقه سربازان میشوند و مابقی تحصیل علوم چهارگانه یعنی حساب و هندسه و نجوم و موسیقی ادامه میدهند از ۳۱ سالگی يك امتیاز و تفرقه جدیدی آغاز میشود.

آنانکه نشان داده اند که خرد بر آنان چیره است داخل در خدمت دولت میشوند و با مناصبی بخدمتگزاری مشغول میگرددند.

از این گروه عده قلیلی باقی میمانند که واجد حس ششم اند و اینها باید برای پنج سال دیگر تحصیل فلسفه یعنی علم حقایق ادامه دهند. در سن ۳۵ سالگی این اشخاص رسماً داخل خدمات کشوری میشوند و کارویژه آنان مدیریت و اداره کردن است و تا ۵۰ سالگی در مشاغل خود باقی میمانند. از این پس از کارهای خود کناره میگیرند و به مطالعه و تفکر عمر بسر میبرند و این مرحله کمال زندگانیست برای همه.

ارزش عقاید افلاطون از آنچه گفتیم و در جمهوریت آمده اساس تعلیم و تربیت در نظر افلاطون مبتنی است بر يك حقیقت **در آموزش و پرورش اخلاقی و اصل روانشناسی یعنی هر کس بساید** بکاری مشغول شود که بآن ذوق و علاقه دارد و گویی برای آن آفریده شده ولی البته قبلاً باید بوسیلهٔ تمرین و تعلیم خود را آماده و مهیا سازد. در این صورت هر فردی نه تنها شخصاً روی آسایش و خوشی می بیند بلکه بهترین خدماتی که از او برمیآید برای میهن خود انجام خواهد داد.

راست است که دایرهٔ تقسیماتی که افلاطون نسبت بطبقات مردم فاضل شده بسیار تنگ است اما اصل شایستگی و انتخاب اصباح که این حکیم در بارهٔ آن اصرار میورزد کاملاً صحیح است و پیوسته باید پایه و اساس هر جامعه را تشکیل دهد.

ظاهراً و عملاً نظریهٔ افلاطون در مورد جمع آزادی افراد و قدرت تمامهٔ اجتماعی باین نتیجه می‌پیوندد که فرد در برابر جامعه ارزش و اعتباری نداشته باشد اما نظراً نتیجهٔ آن ایجاد وحدت و هم‌آهنگی بین دو عامل فرد و جامعه است چنانکه می‌گوید «عالم مانند چنگی است موزون و با اصطلاح کوك شده که اصوات تارهای آن نسبت بهم متناسب است» بنابراین هدف آموزش و پرورش اینست که روان آدمی با عالم هماهنگ شود.

هفیدهٔ او دربارهٔ اینکه باید اول علوم الهی برداشت و آن را اساس علوم نظری قرار داد و اینکه وی زنان را با مردان مساوی و دارای حقوق مساوی میداند نسبت برمان افلاطون خیلی زود بود اما وی سعی داشت، موجد علمی کامل و حقیقی که آن نیز موجب اعمال نیکوست باشد.

علت اینکه جمهوریت او عملاً هیچ تأثیری در مردم روزگارش نکرد این بود که وی فکراً و معنماً با جامعه خود سازش ننمود اما تأکید و اصرار او به بیعت معنوی و عقلانی و ترجیح آن بیعت دینی راه را برای ظهور انکار فلسفی باز کرد و پایهٔ فلسفه را بر اساس متینی استوار ساخت.

رباعی

هر چند که شمع انجمن امروزی در وقت قضاچو مرغ دست آموزی
ترسم که سر ترا ستکار فلک با خنجر کین جدا نماید روزی
محمد جواد مشکور